فهرست

[اصول/ سیره عقلائیه 2](#_Toc104043018)

[ادله حجیت سیره عقلا 2](#_Toc104043019)

[دلیل پنجم حجیت سیره 2](#_Toc104043020)

[چند نکته در ایضاح مسئله 3](#_Toc104043021)

[نکته اول: تفاوت وظیفه پیامبر و امام 3](#_Toc104043022)

[نکته دوم: قید ابتلای مکلفین در بیان احکام 6](#_Toc104043023)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره عقلائیه

# ادله حجیت سیره عقلا

# دلیل پنجم حجیت سیره

دلیل پنجم برای حجیت سیره و رفتارها و ارتکازات ساری و جاری در میان مردم این بود که ما حد وسط را وظیفه امام و معصوم در تبلیغ احکام قرار دهیم بگوییم که وظیفه معصوم پیامبر و امام این است که احکام فعلی را بیان کنند و به‌عبارت‌دیگر نگذارند که احکام نادانسته شود احکامی که فعلیت پیدا کرده است و مردم مکلف به انجام آن هستند نباید نادانسته بماند و بر این اساس اگر مردم مسیری می‌روند که آن مسیر آن‌ها را جدا می‌کند از شناخت احکام، شارع باید جلوی آن را بگیرد.

شارع می‌بیند که مردم به ظواهر عمل می‌کنند، مردم به خبر واحد عمل می‌کنند و همین طور سیره‌های دیگری از این قبیل و اگر فی‌الواقع قبول نداشت این راه‌ها آن‌ها را به احکامی نائل می‌کند و می‌رساند که شارع آن را حکم نمی‌داند و قبول ندارد.

پس بیان احکام بر شارع واجب است و کتمان آن‌ها ناصواب است و به این دلیل باید احکام را بیان بکند و جلوی راه‌هایی را که آن‌ها را به احکام نمی‌رساند یا به ضد آن می‌رساند بگیرد و این تکلیف امام است و معصوم باید انجام بدهد و ترک اینها خلاف رسالت اوست.

در آیات قرآن به بیان‌های گوناگون پیامبر را مأمور به ابلاغ ما انزل الله می‌کند با یک قیدی می‌گفتیم ما انزل الله که از لحاظ اعتقادی یا عملی به فعلیت رسیده است و مردم الآن باید آن‌ها را انجام بدهند، این‌ها را باید بیان بکند

خارج از این اطلاق عموم، احکامی که نسخ شده است یا احکامی که هنوز موعد فعلیت آن نرسیده است یا بر اساس تدریجیت یا مصالح دیگر الآن موعد فعلیت آن نرسیده است و مربوط به آینده است اینها الزام به بیان برای معصوم نیست

اما همه احکامی که به درجه فعلیت رسیده است و نسخ نشده است اینها را امام باید برای جامعه بیان بکند.

اینکه مردم به قاعده ید عمل می‌کنند به عنوان یک روش و سبک رفتاری و تعاملی، اگر مورد قبول شارع نباشد در جاهایی آن حکم الهی مخفی می‌ماند اگر شارع قاعده ید را در اعتماد بر ملکیت قبول ندارد و هیچ نگوید معنا این است که اینها به مسیری می‌روند که به حکم خدا نمی‌رسند و انطباق با ما انزل الله ندارد و لذا امام اگر نمی‌خواهد باید جلوی سیره را بگیرد.

با این حد وسط آن قیاس استثنایی شکل می‌گیرد اگر منظور و مقصود شارع نبود و اگر شارع این روش متعارف را نمی‌پسندد و قبول ندارد باید منع بکند ولکن منع نکرده است پس قبول دارد. این نتیجه عدم ردع، امضا می‌شود

# چند نکته در ایضاح مسئله

در اینجا هم باید برای ایضاح مسئله به چند نکته توجه کرد و با رعایت آن‌ها می‌توانیم حدود این قاعده را تعیین کنیم و ابعاد قاعده را مشخص بکنیم.

قاعده یک قاعده کلامی، فقهی است از یک منظر بعد کلامی دارد و از یک منظر بعد فقهی دارد

معصوم به دلیل آن جایگاه و منزلتی که دارد موظف به ابلاغ و تبیین و تعلیم دیگران است و باید احکام را برای آن‌ها بیان کند. این در امام هم وجود دارد مثل اینکه در پیغمبر هم هست

در اینجا چند مطلب که باید مروری داشت که شاید ابعاد وسیع‌تری داشته باشد و نمی‌دانم در این مباحث معارفی و کلامی کار شده است؟ ولی درعین‌حال چند مطلب را اینجا فهرست‌وار طرح می‌کنم.

## نکته اول: تفاوت وظیفه پیامبر و امام

۱- از میان مطالبی که باید اینجا مطرح بشود این است که آیا امام و پیامبر یک حکم دارند در این وظیفه و وظایفی از این قبیل یا متفاوت هستند؟

پاسخ به این مسئله این است که طبق قاعده یک حکم دارند ما بر اساس قواعد عامه معتقدیم به تنزیل امام منزله پیغمبر در تمام شئون الا ما خرج بالدلیل، که یکی از آن‌ها که از دایره تنزیل بیرون هست همان بحث نبوت و رسالت با معانی که دارد ما نبوت و رسالت را در مورد پیامبر خاتم پایان رسیده می‌دانیم و آوردن شریعت و کلیت شریعت کار پیامبر است و لذا امام شریعت جدیدی نمی‌آورد و استمرار آن شریعت است این پایه تفاوت است و لذا می‌گوییم تنزیل منزله، این تنزیل منزله تفاوتی دارد که تفاوت اصلی این است که شریعت با او خاتمه پیدا کرده است و خلفای پیامبر شارحان آن شریعت هستند و ممکن است حتی چیزهای جدیدی را بیان بکنند ولی چیز جدیدی که در شریعت پیامبر هست گفته نشده است و حالا گفته می‌شود.

شریعت جدیدی نمی‌آید حتی تفاسیر احکام و معارف هم جدید نیست در همان بسته و محتوای نازل شده بر پیامبر وجود دارد آن یک بسته با تمام تفاسیر که بر قلب پیامبر نازل شده است و آوردن یک بسته به معنای کلی و حتی آوردن جزئیات آن هیچ کدام تأسیس و ابتدای آن برای امام نیست

در تشریح و ابلاغ و… ممکن است تدرُج و تدریجی در کار باشد این روشن است فرق خلفای پیامبر با پیامبر

در احکام خاصه هم ممکن است احکام خاصه‌ای را پیامبر داشته باشد و در امام نباشد که حالا ده بیست حکم اختصاصی برای پیامبر گفته شده است که مورد به مورد باید دید امام هم در آن‌ها سهیم است یا خیر که آن جای خود.

اما علی الاصول با قطع نظر از موارد خاصه، ائمه در احکام با پیامبر مشارکت دارند در آن درجات معنوی و ولایت تکوینی هم همین‌جور است در پیغمبر ممکن است درجه‌ای باشد که دلیل بگوید این مخصوص پیغمبر است منتهی بقیه چیزها مربوط به امام هم هست. که انفسنا و انفسکم که جای اوست و سایر ادله که در باب امامت وارد شده است این تنزیل علی الاطلاق را افاده می‌کند الا ما خرج بالدلیل

با توجه به این قاعده کلی که اصل تنزیل منزله پیامبر است و جانشینی اوست در همه امور است الا ما خرج بالدلیل

منتهی با ذکر این مقدمه و قاعده کلی در اولین مطلب ذیل این دلیل سؤال این است که مأمور به ابلاغ احکام و بیان احکام در امام مثل پیامبر است یا تفاوت دارد؟

اگر مثل پیامبر باشد ظاهر آیات این است که پیامبر مأمور به این است که هیچ حکم خدا را فروگزار نکند هر چه لازم است و به فعلیت رسیده است بگوید، **﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾**[[1]](#footnote-1) این ضمن این که در بحث ولایت است و بحث خاص خود را دارد قاعده کلی هم هست که اگر یک حکم را هم پیامبر نفرماید خللی در رسالت و جایگاه او وارد می‌کند و آیات دیگر هم از این قبیل داریم در پیغمبر این هست و قیدی که به این تکلیف عدم کتمان و وجوب ابلاغ زدیم این است که حکم اعتقادی و چه فردی باید به فعلیت رسیده باشد اگر نرسیده باشد یا نسخ شده باشد دیگر تکلیف ندارد در غیر آن وظیفه دارد

سؤال این است که امام هم از همین قبیل است یا تفاوتی دارد؟

اینجا شاید کسی بگوید اینجا امام تفاوتی دارد، تفاوت هم ذیل آن آیه **﴿فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾**[[2]](#footnote-2) روایاتی وارد شده است که در آن آیه شریفه که می‌فرماید **﴿فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾** روایاتی داریم که ظاهرش این است که می‌گوید ما با پیغمبر فرق داریم. در ذیل این آیه و جاهای دیگر و در برخی روایات دارد که فرق ما با پیامبر این است که مثل ما مثل کعبه است «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي»[[3]](#footnote-3) وقتی پیامبر آمد راه افتاد «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّه‏»[[4]](#footnote-4) حرف‌ها را بیان کند و تبلیغ کند اما بعد از آن می‌گوید امام مثل کعبه است تشبیه شده است «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي» کعبه در خانه کسی نمی‌رود کعبه انجاست همه مستطیع‌ها باید بروند دور کعبه بچرخند

یا روایاتی که ذیل **﴿فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾** آمده است که می‌گوید شما باید سؤال بکنید اما وظیفه ما حتماً پاسخگویی نیست. **﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر﴾**[[5]](#footnote-5) شما هر چه نمی‌دانید باید از امام سؤال کنید اما امام می‌خواهد جواب می‌دهد نمی‌خواهد جواب نمی‌دهد.

این وجوهی هم دارد که یک وجه آن این است که به خود شما برمی‌گردد یعنی جامعه آن‌طور که بایستی استقبال از خلافت رسول‌خدا بکند و استقبال نشان بدهد انجام نداد، گویا نوعی جامعه بشری مجازات می‌شود به خاطر عدم استقبال، به این دلیل وظیفه امام از وظیفه پیامبر متفاوت شده است بر خلاف اینکه در پیامبر می‌گوییم باید انجام بدهد و وظیفه‌اش است و باید راه بیفتد به روش‌های عادی و متعارف تبیین کند و احکام را بیان کند، امام این وظیفه را ندارد.

﴿**فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**﴾ اگر خواستیم جواب می‌دهیم و اگر نخواستیم جواب نمی‌دهیم.

این سؤالی است که ممکن است اینجا بگوییم متفاوت است با نقش پیامبر و وظایفی است که بر پیامبر هست نسبت به معصومین.

در نقطه مقابل ممکن است کسی این‌طور بیان کند –البته این جای کار بیشتر معارفی دارد و من کار استفراغ وسع را انجام ندادم و بر روی ارتکازات بیان می‌کنم- ولی ممکن است کسی این‌جور جواب بدهد که این اجازه‌ای که امام دارد در این که مواردی را بیان نکند، این مطلق نیست و مربوط است به جایی که یک مصلحت مزاحمی امام می‌بیند امام می‌بیند اگر بخواهد جواب بدهد خلاف تقیه است یا یک مصلحت مزاحمی وجود دارد یا موضوع از موضوعات مورد ابتلا و الزام نیست اینکه «ذَاكَ إِلَيْنَا إِنْ شِئْنَا أَجَبْنَا وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نُجِب‏[[6]](#footnote-6)» قریب این چیزی که در روایات آمده است، این نه اینکه یک میل امام بخواهد بگوید می‌خواهم جواب می‌دهم نمی‌خواهم جواب نمی‌دهم به شکل گزاف و جزاف اطلاق به آن شکل که ما تلقی می‌کنیم حتماً مقصود نیست وقتی که این‌جور مقصود نیست و با ملاحظه قرائن و شواهد لبی و آن تأکیدی در آیات بر وظیفه امام هست که احکام و معارف را بیان کند اینها را حمل می‌کنیم بر جاهایی که امام در بیان حکم یا یک معرفت یا یک امر اعتقادی با یک مانعی مواجه است، مانعی که موجب تقیه می‌شود یا خوف دارد یا مفسده‌ای بر این بیان مترتب می‌شود چنین چیزی باید بگوییم هست.

یا اینکه حکم به درجه فعلیت نرسیده است ﴿**ذَاكَ إِلَيْنَا**[[7]](#footnote-7)﴾ یعنی ما می‌بینیم وقتی واقع را می‌بینیم چون به فعلیت نرسیده است می‌توانیم نگوییم خیلی از چیزها گفته نشده است و امام عصر بیان می‌کنند تا آنجایی که وقتی حضرت وارد صحنه می‌شوند عده‌ای می‌گویند این دین جدیدی است طبق آنچه در روایات آمده است معلوم می‌شود یک حجم معتنابهی از احکام و معارف وجود دارد که موعد فعلیت آن نرسیده است و در عصر ظهور به مرحله فعلیت می‌رسد چیزی که به مرحله فعلیت نرسیده است امام بیان نمی‌کند.

«ذَاكَ إِلَيْنَا إِنْ شِئْنَا أَجَبْنَا وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نُجِب‏» قریب به این مضمون و مفهوم، این نه از باب این که حکم فعلی است و هیچ مشکلی در کار نیست و همه چیز در جفت و جور است و باز امام بگوید نمی‌خواهم بگویم این کتمان حقیقت است. معقول نیست این مبتنی بر یک ملاحظاتی است که با وجود یک شرایطی است که امام نمی‌گوید

این وجوب ابلاغ و تبلیغ احکام و معارف در جایی است که حکم فعلیت داشته باشد و حتی ابتلایی علی الاصول وجود داشته باشد، در غیر الزامیات هم ممکن است بگوییم با مصلحتی امام می‌تواند نگوید و الا اینکه همین‌جوری در احکام فعلی الزامی که علی الاصول مورد ابتلا است با این قیود بگوییم امام می‌تواند نگوید و مشکل و ضرر و خطری هم متوجه نیست. این بعید است اینها را با قرائن لبی باید حمل بر اینها کرد ممکن است با قرائن لفظی هم شاید در خود این روایات هم باشد که باید روایات را مبسوط‌تر دید.

این‌ها قواعدی است که برای پیغمبر هم هست اگر پیغمبر با این چیزها مواجه بشود قاعدتاً می‌تواند امساک کند آن تفاوتی که امام و پیامبر دارد که الامام یوتی الیه و لم یاتی آن تفاوت هم در واقع می‌خواهد بگوید پیغمبر چون پایه‌گذار است، کسی نمی‌آید سؤال کند جامعه‌ای که دین ندارد و هیچ چیز را قبول ندارد جامعه جاهلیت معلوم است دنبال چیزی نبوده است آنجا تفاوت در این است که پیغمبر بنیان‌گذار است شروع‌کننده و آغازگر است اینجا و آنجا باید راه بیفتد و حرف بزند و جلو ببرد ولی امام آن حد از چیز را ندارد که فراتر از روش‌های عادی و متعارف عمل بکند

پیغمبر بنیان‌گذاری‌اش اقتضای پیشگامی می‌کرد و فراتر از این قواعد و ضوابط اصلی، شاید آن را روایات بخواهد بگوید.

## نکته دوم: قید ابتلای مکلفین در بیان احکام

این است که این وجوب بیان احکام و معارف بر امام آیا به قید ابتلای مکلفین مقید است یا خیر؟

در ارشاد جاهل می‌گفتیم ارشاد جاهل به حکم واجب است اما کجا؟ آنجا که مکلف مبتلای به این موضوع باشد وقتی مکلف مبتلا است دیگرانی که عالم به احکام هستند باید حکم را بیان بکنند اما اگر مبتلابه نبود، مسئله‌ای مبتلای شخص نبود، کسانی که عالم به احکام هستند گفتن آن لازم نیست.

این سؤال در اینجا هم مطرح می‌شود و اینجا دو وجه ممکن است کسی بگوید که این قاعده هم مثل قاعده ارشاد جاهل محدد و مقید به ابتلای مخاطبین است مخاطبین که در معرض ابتلا قرار داشته باشند باید امام برای آن‌ها احکام را بیان بکند و اگر چیزی مورد ابتلا نباشد لازم نیست امام چیزی را بیان بکند

ولی احتمال دومی اینجا وجود دارد که این مقید به ابتلای موردی که برای مکلفین پیش می‌آید نیست بلکه این علی الاصول این مسئله مورد ابتلاست این حکم فعلی مورد ابتلا است. علی الاصول که مورد ابتلاست موجب می‌شود که وظیفه امام بیان آن حکم باشد.

این حکم مقید به آن نیست به‌عبارت‌دیگر در قاعده ارشاد و امثال اینها اقدام فرد به تعلیم و اشتراط ابتلا با یک نگاه انحلالی موردی است و متوقف بر ابتلای موردی است

اما اینجا آن شرط ابتلای موردی انحلالی را ندارد انحلال علی الاصول کافی است و شاید این احتمال دوم درست باشد به‌عبارت‌دیگر در آن قاعده ارشاد یا امر به معروف و نهی از منکر آنجا ناظر به ابتلای موردی مکلف است و می‌گوید شما با آدم خاصی که مورد ابتلایش هست باید بگویید، ابتلای فعلی را می‌گوید

اما در وظیفه امام ابتلای فعلی موردی انحلالی نیست اینکه علی الاصول این مسئله مورد ابتلاست حتی بالقوه هم هست باید دیده بشود

ابتلا هم لازم نیست که ابتلای آن عصر باشد ابتلای آینده هم همین‌طور است اگر سیره مردم به ظهورات یا خبر واحد است فرض بگیریم این سیره در عصر امام خلاف احکام را نتیجه نمی‌دهد و در آینده خلاف احکام را نتیجه می‌دهد و فرد را به حکم نمی‌رساند علی الاصول این است که امام باید حکم را بگوید الآن هم مورد ابتلا نیست و آینده مورد ابتلا می‌شود امام باید بگوید اگر سیره‌ای جلوی فهم درست آیندگان را می‌گیرد باید جلوی آن را بگیرد.

به نظر می‌آید این قاعده در این نکته دوم یک دایره‌ای وسیع‌تری از آن بحث امر به معروف و نهی از منکر یا بحث ارشاد جاهل و امثال اینها از قواعد قبلی دارد

آن قواعد در این مراودات مکلفین با یکدیگر است متوقف بر ابتلا است و مورد و امثال اینها اما در این سطح کلان، قاعده وظیفه امام نسبت به بیان احکام را می‌گوییم به نظر می‌آید ابتلای موردی و نیاز موردی قید غالبی نیست اینجا امام در سطح کلان‌تری همه آنچه به فعلیت رسیده و به عصر ظهور نسپرده شده است اینها را باید به نحوی به شکل عام یا خاص بگوید و آنچه مانع از دستیابی است بیان بکند. این به نظر می‌آید در این نکته دوم این قاعده از دایره وسیع‌تری برخوردار می‌شود حتی نیم نگاهی به آینده دارد.

1. - سوره مائده، آیه 67 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره ص، آیه 39 [↑](#footnote-ref-2)
3. - بحارالانوار، ج 36، ص 353 [↑](#footnote-ref-3)
4. - نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص 156 [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره نحل، آیه 43 [↑](#footnote-ref-5)
6. - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم ، ج 1 ، ص 41 [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان، ص 39 [↑](#footnote-ref-7)